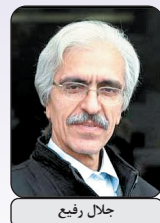




مباحثی در باب مولانا

مولوی دیروز و امروز؟

بخش دهم



جلال رفیع

هم مشهور است و مشهود (اگر جرم هم باشد، به قول حقوقدانها جرم مشهود است!).

از نظرگاه است ای مغز وجود

اختلاف مؤمن و گبر و جهود

وقتی داستان «پیل اندر خانه تاریک بود» را می‌خوانیم، به تردید می‌افتیم و با خود می‌گوییم: پارادایم، معادل نظرگاه نمی‌تواند باشد. حتی بحث و فحص مولانا در باب «نام‌ها و اختلاف‌های ناشی از آن نیز بحث و فحص دیگری است. نه این است که آن بزرگوار می‌فرماید:

اختلاف خلق، از نام او افتاد

چون به معنی رفت، آرام اوفتاد

اما مشکل امروز متفکران این است که همین اختلاف از نام اوفتاده را چون به حوزه معنی می‌برند، معمولاً نه تنها آرام نمی‌افتد، بلکه نازارتر و اختلاف اوفتاده‌تر (!) می‌شود. چون اختلاف، از همان معانی در میان اوفتاده است. پس، این (نام) نیز انگار معادل آن (پارادایم) نمی‌تواند باشد و نمی‌توان گفت که مولانا در اینجا می‌خواسته است بگوید: «اختلافات از پارادایم اوفتاد!» ولی «شیشه‌ی کبود» چطور؟...

پیش چشم داشتی شیشه‌ی کبود!

زان سبب، عالم کبودت می‌نمود

آیا پارادایم، این است؟... اگر این نیست، آیا چنین رویکرد و کارکردی دارد؟ آیا می‌توان با زبان و زمان مولانای مدرن (!) مثلاً گفت:

عینک چشم تو پارادایم (!) بود؟

قفل فهمت را کلید از تایم (!) بود؟

۱- حرف «ی» در «شیشه‌ی کبود» به صورت ساکن خوانده می‌شود. شیشه‌ی، بر وزن «بی چی»... (یادآوری شد برای عزیزان عوام از قبیل خودمان!)

تأثیرگذار است.

همین هاست که ترتیب فهمیدن را می‌دهد و فهم جدید را در بطن متن قدیم خلق می‌کند. گاهی میان مباحث و مفاهیم دو روزگار، تنها اشتراک لفظی و شباهت ظاهری واژوی (در حوزه واژه‌ها) است که حکومت می‌کند. این واقعیت، چه بسا امر را بر ما و شما مشتبه می‌سازد. زیرا هنگامی که به واژه روزگار کهن و همان واژه در روزگار جدید می‌نگریم، چنین می‌پنداریم که جفتش یکی است، در حالی که واقعاً جفتش دوتاست!

فی‌المثل آیا واژه «آزادی» در هر جای مثنوی و کلیات شمس که به کار رفته، همین مفهوم را دارد که فرهیختگان در جهان امروز از آن مراد می‌کنند؟ آیا واژه «علم» نیز در هر دو روزگار، سرشت و سرنوشت واحدی دارد؟ به قول روزگار نوین، ما اکنون در «پارادایم» ویژه‌ی محصوریم و نفس می‌کشیم. آیا بر مولانا نیز همین پارادایم حکومت می‌کرده است؟

بدون شک، ما با عصر مولوی و فهم مولویانه، مشترکاتی داریم. زیرا هر دوی ما به حلقه بزرگتر و وسیع‌تری که اندیشه و ایمان اسلامی یا تمدن و فرهنگ ایرانی یا خصایص جسمی و روحی انسانی (انسان خدا داده طبیعت‌زاده شرقی آسیایی) نام دارد، وابسته‌ایم. اما به همین اندازه و چه بسا بیشتر از آن، دارای وجه افتراق و دوگانگی هم هستیم.

ما به دو جامعه، دو عصر، دو زمان، دو مکان، دو نظرگاه و حتی به اعتباری دو جهان تعلق داریم و در دو پارادایم نفس می‌کشیم. شاید بتوان «نظرگاه» را یعنی همان را که خود مولانا در مثنوی آورده است، با مجاز و مسامحه، معادل یا شبه معادلی نارسا از «پارادایم» به شمار آورد. شاید هم نتوان.

ولی به هر صورت، خود او گفته است و این گفته

استخراج می‌کردند. چنان که صاحب‌نظرانی دیگر با طرح و شرحی از همین قبیل می‌کوشیدند تا توفیق استحصال لیبرالیسم فردی و «حقوق بشری» را از همان منبع پیدا کنند.

باری، در آن روز و آن روزگار - که هنوز هم البته به اشکالی دیگر ادامه دارد - تطبیق ساده و سریع اندیشه‌های عصر جدید با آنچه در متن‌های معتبر دینی آماده است، مد مبتلا به جامعه روشنفکری دینی بود. این تطبیق ساده و سریع، این استخراج و استحصال شتابزده و این بازآفرینی و دیگرآفرینی احساساتی، چنان سطحی و سطحی‌تر شده بود که نمونه بارزش شهرت یافته، به عنوان طنز بر زبان همگان می‌رفت: «ماساژ در اسلام»!

با مولوی و مثنوی او می‌توان همین‌گونه رفتار کرد و چنین نیز شده است. شاید بتوان گفت مرحوم احسان طبری در ردیف ایدئولوگ‌ها یا تئوریسین‌های حزب کمونیست، «توده»، گاهی در نطق و نوشته خویش با مولانا چنین می‌کرد. چندان که برخی از نوآموزان تازه سبیل درآورده حزب توده (با رویای سبیل کت و کلفت استالین!)، احتمالاً مولوی را کاندیدای عضویت در کادر مرکزی و کادر رهبری حزب می‌پنداشتند.

به طور کلی، این قضیه همان است که در روزگار ما، تحت عناوین جدید مورد بحث و فحص قرار می‌گیرد. «هرمنوتیک» از همین عناوین معروف است. فهم متن یا به عبارتی متن قدیم را فهمیدن، تابع شرایط و ضوابط جدید است. همان عواملی که خود فهمیدن و چگونه فهمیدن را ترتیب می‌دهد. زبان امروز، واژه‌های امروز، فرهنگ امروز، فضای امروز، فضا و فرهنگی که ما امروز در آن محصوریم و در آن نفس می‌کشیم، همه این عوامل در معنادگی به متن و تجدید معنای متن و لااقل در تعمیق و تغلیظ یا در تضییق و ترقیق آن

مولوی انصافاً یکی از اعجوبه‌های تاریخ تمدن اسلامی و ایرانی است. واژه عربی اعجوبه، هم از حیث معنا و مفهوم با نام و نشان مولانا و آنچه مولود و محصول اوست تناسب دارد، هم از جهت شکل و شمایل مکتوب و ملفوظ.

اما به راستی، این مولانا جلال‌الدین محمد بلخی خراسانی ایرانی آسیایی شرقی جهانی، کیست؟ آیا امروزی هم هست؟ می‌تواند امروزی و اکنونی باشد؟ آیا دیروزی است؟ فقط دیروزی است؟ آیا او از دیروز جلوتر است و از امروز عقب‌تر؟ آیا در برخی از اندیشه‌ها و ابتکارهایش امروزی است و حتی جلوتر از امروز؟...

نخستین نکته‌ای که هرگز نباید از نظر دور داشت، قراردادن و محصور بودن مقرر مثنوی ما یعنی شما و ما، در زمان و مکان دیگر است. ما و شما که خود را مخاطب مثنوی می‌دانیم، از پیش، یعنی پیش از بلوغ فکری و وصول به مرحله رشد و رشیدشدنمان، واژه‌ها را با معانی «روزگاری که در آن زیسته‌ایم» و «آموزه‌های آموزگاری که با او زیسته‌ایم» دریافت کرده‌ایم و دریافته‌ایم، نه با معنای روزگاری که مولوی در آن زیسته و نه با آموزه‌های آموزگاری که مولوی با او زیسته است.

بسیار دیده‌ایم و خوانده‌ایم که کسی از میان ما و شما برخاسته و مثلاً واژه علم یا حکمت یا سیاست یا آزادی یا عدالت یا حکومت یا سلطنت یا حقوق یا حقوق زنان و مردان را در دایره‌المعارف قرآن و نهج‌البلاغه و وسایل‌الشیعه بازخوانی کرده است. چه بسا که این بازخوانی، چیزی جز بازآفرینی و (به بیان بهتر) دیگرآفرینی نبوده و نیست.

روزی روزگاری صاحب‌نظرانی بودند که با طرح و شرح واژه‌های ویژه‌ی در نهج‌البلاغه امام‌علی علیه‌السلام، سوسیالیسم سیاسی و اقتصادی را

